



مؤسسه مطالعات راهبردی و دیپلماسی دفاعی

Institute of Strategic Studies
and Defence Diplomacy (ISSDD)

گزارش راهبردی

مؤسسه مطالعات راهبردی و دیپلماسی دفاعی

موج چهارم در حال ظهور نظریه بازدارندگی به سوی دستور کار تحقیقی جدید

اسفند ماه ۱۴۰۰ • شماره هشتاد و هفتم

مؤسسه مطالعات راهبردی و دیپلماسی دفاعی
وابسته به امور بین الملل ودجا

Institute of Strategic Studies and Defence Diplomacy (ISSDD)



موج چهارم در حال ظهور نظریه بازدارندگی به سوی دستور کار تحقیقی جدید

اسفند ماه ۱۴۰۰ • شماره هشتاد و هفتم

مؤسسه مطالعات راهبردی و دیپلماسی دفاعی
وابسته به امور بین الملل ودجا

موج چهارم در حال ظهور نظریه بازدارندگی به سوی دستور کار تحقیقی جدید

مقدمه

موج‌های مطالعه بازدارندگی

در اواخر دهه ۱۹۷۰ "رابرت جرویس" سه موج فکری در زمینه بازدارندگی در ایالات متحده را شناسایی کرد. موج اول نظریه بازدارندگی بعد از جنگ دوم جهانی و توسط محققانی همچون "برودی" و "ولفرز" توسعه یافت. در این مرحله بحث بازدارندگی تاثیر اندکی بر سیاست گذاری داشت و فاقد آن غنایی بود که موج‌های بعدی داشتند. این موج قائل به وجود تهدید یک جنگ فراگیر بوده که هیچ گاه رخ نمی دهد.

موج دوم مطالعات بازدارندگی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و در قالب الگوی نظری بازی‌ها (به ویژه بازی بزدل) مطرح شد. الگوی نظری بازی‌ها امکان فهم بهتر راهکنش‌های بازیگران را فراهم می کرد. در این مرحله مباحث بازدارندگی بر فرض عقلایی بودن بازیگران مبتنی بود به این معنی که بازیگران کنش گران یکپارچه ای هستند و با تحلیل سود و زیان بهترین تصمیم را اتخاذ می کنند. الگوی بازیگر خردمند با وجود محبوبیت‌هایی که کسب کرده، توسط موج سوم مطالعات بازدارندگی با انتقادهای جدی مواجه گردید. نخست اینکه توسط مجامع دانشگاهی، بحث عاقل بودن دولت به ویژه با تکیه بر مباحث روان شناسی به چالش کشیده شد و دیگر اینکه با طرح مباحثی مانند تاثیر گذاری سیاست‌های دیوان سالارانه، فرض یکپارچه بودن دولت زیر سوال رفت. موج سوم مدعی بود که ایالات متحده در کاربرد بازدارندگی زیاده روی کرده است.

هر کدام از این موج‌های مطالعه نظریه بازدارندگی دارای آثار بسیار مثبتی بوده و تاثیرات روان شناختی عمده ای بر مطالعه روابط بین‌الملل و حتی علوم سیاسی داشته اند. موج اول، کمک فراوانی به مطالعات امنیتی نمود و موج سوم مباحثی مانند نقش و تاثیر گذاری برداشت، فهم و ادراک تصمیم گیرندگان بر مسائل مختلف را مورد بررسی قرار داد. این موج‌های نظری، چارچوب‌های مخصوصی را پرورش دادند که تصمیم گیرندگان در چارچوب آن، شناخت خود از مباحث راهبردی و بازدارندگی را سامان دادند؛ مفاهیمی مانند انتقام گسترده، آسیب پذیری، نابودی قطعی متقابل ضد نیرو، حمله‌های پیش دستانه، ضربه نخست، ضربه دوم و پاسخ انعطاف پذیر و... مفاهیمی بودند که تاثیر اساسی بر مباحث بازدارندگی در عرصه عمل داشتند.

سه موج یاد شده با سه مساله مرتبط به یکدیگر مواجه بودند؛ یعنی مسائل نظری، روش شناختی و تجربی. موج سوم هر چند به وجود

این مقاله به دنبال بررسی وضعیت فعلی مطالعات بازدارندگی می باشد. به نظر می رسد در کنار سه موج مطالعات بازدارندگی که رابرت جرویس شناسایی کرده بود، موج چهارمی از مطالعات بازدارندگی در حال ظهور است که در آن دو روند اساسی نظری و عملی وجود دارد و برخلاف موج‌های قبلی در مطالعه بازدارندگی که در آن مسائل تجربی و نظری با یکدیگر مورد مطالعه قرار می گرفتند (مانند واقع گرایی و بازدارندگی هسته ای) در ادبیات بازدارندگی در حال ظهور این دو از همدیگر مجزا هستند. روند نظری این موج جدید در آثار محققین تفسیر گرا و سازه انگاری که درباره رویه‌های بازدارندگی تحقیق و مطالعه می کنند وجود دارد و بینش مهم و جدیدی را با توجه به مسائل تجربی کلاسیک دولت در مقابل دولت و بازدارندگی هسته ای ارائه کرده اند.

در بحث رویکرد تفسیری به بازدارندگی نگارنده نقش انگاره‌های اجتماعی در بازدارندگی را مورد بحث قرار می دهد و بحث گفتمان را عامل مهمی در فهم راهبردی بازدارندگی عنوان می کند. روند تجربی و عملی این موج جدید را می توان در آثار آن دسته از محققانی مشاهده کرد که در حال بررسی هستند که "چگونه می توان تهدیدهای جدید نظیر تروریسم، دولت‌های ورشکسته و کشمکش‌های قومی را از طریق هم نوایی با رویکرد واقع گرایی سنتی به بازدارندگی مورد بحث قرارداد زیرا تهدیدهای جدید با تهدیدهای دوران جنگ سرد متفاوت بوده و در نتیجه نوع پاسخ به آن از طریق بازدارندگی هسته ای نیز متنوع می باشد. نگارنده با بازبینی آثار موجود در خصوص بازدارندگی به تبیین مزایای دو روند تجربی و نظری موج چهارم مطالعات بازدارندگی می پردازد. این مقاله در چهار بخش سازماندهی شده است: در بخش نخست به صورت موجز موج‌های قبلی نظریه بازدارندگی را مورد بحث قرار می دهد و کمک‌های آن به تکامل این بحث و دشواری‌های آن را یادآور می شود. در بخش دوم رویکرد در حال ظهور تفسیری به بازدارندگی مورد بحث قرار گرفته و نویسنده نشان می دهد که چگونه این رویکرد قادر است قدرت تبیین نظریه بازدارندگی را ارتقا بخشد. در بخش سوم مولفه‌های مطالعات تجربی چگونگی بازداشتن تهدیدهای جدید مورد بررسی قرار گرفته و سرانجام در بخش پایانی اهمیت ترکیب کردن روند نظری و تجربی در موج چهارم را نشان می دهد.

دوره تفسیر گرایي

تفاوت عمده نظری میان تحقیقات تفسیر گرایي و خرد گرایي درباره بازدارندگی اذعان به اهمیت بافت‌های بینادهنی در نزد تحقیقات تفسیر گرایانه است. همچنین مکاتب تفسیر گرا به دنبال شناخت بهتری از این بافت‌ها در مطالعات بازدارندگی هستند که بیشتر عبارتند از: بافت‌های مادی، بافت‌های موقعیتی، بافت سیاسی، بافت فرهنگی و بافت فرهنگی راهبردی. محققین موج چهارم استدلال می‌کنند که بافت بینادهنی نقش مهمی در برداشت کنشگران از بازدارندگی بازی می‌کند.

خاستگاه مطالعه بازدارندگی از بعد تفسیر گرایانه را می‌توان در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دنبال کرد. برای مثال، در ژون ۱۹۵۹، دانشمندان علوم اجتماعی نشستی را با افسران نظامی راهبردی به منظور فراهم کردن یک نظریه جامع درباره بازدارندگی در کالیفرنیا برگزار کردند. نتیجه آن نشست، انتقادهای شدید از تفکر ساده انگارانه امریکایی در رابطه با راهبرد بازدارندگی بود و برخی از پیشنهادهایی که در این نشست مطرح شد کاملاً مشابه پیشنهادهای فعلی محققین سازه انگاری بود.

در میان محدود محققینی که بر لزوم هدایت تحقیقات تفسیر گرایانه به منظور فهم بهتر بازدارندگی تاکید می‌کردند می‌توان به برودی اشاره کرد که در دهه‌های قبل پیشنهاد کرده بود "لازمه داشتن یک راهبرد مناسب، توجه به تجزیه و تحلیل خوب از جامعه شناسی و انسان شناسی است". محققینی که در حال مطالعه موضوع‌های متمایزی درباره بازدارندگی هستند نیز مباحث مشابهی را مطرح کرده اند. برای مثال "اسچلینگ" به اهمیت انتظارات با توجه به بازی‌های عقلایی اشاره می‌کند. "کراتوچویل" پیشنهاد می‌کند که رهنماها می‌توانند به عنوان قواعد مورد مطالعه قرار گیرد و "بووت" بر اهمیت فرهنگ تاکید دارد.

البته این تحقیقات به شکل مستقیم و به صورت نظام مند در مطالعه بازدارندگی عین نگردید. اواخر دهه ۱۹۸۰ بود که محققین تفسیر گرا بررسی‌های خود درباره مسائل مرتبط با بازدارندگی را آغاز کردند؛ این مطالعه‌ها، بافت‌های زبان شناسی و گفتارشناختی را در بر می‌گرفت که راهبرد بازدارندگی در آن عمل می‌کرد و همچنین شامل بینشی تفسیر گرایانه از مفهوم فرهنگ راهبردی می‌گردید. با این حال در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به ندرت می‌توان تلاش‌هایی برای ترکیب مفهوم بازدارندگی با هر کدام از مفاهیم "هنجار" یا "هویت" در ادبیات روابط بین‌الملل پیدا کرد؛ زیرا بیشتر این تلاش‌ها، چارچوبی جامع (سازه انگارانه) برای مطالعه بازدارندگی و تاثیر آن در اجتناب از خشونت فراهم نمی‌کند. نقطه آغازین مناسب برای بحث در خصوص ارتباط میان بازدارندگی

این مشکلات اشاره کرد اما قادر نبود آن را کاملاً حل نموده و شرح دهد که در واقع بازدارندگی چگونه کار می‌کند. در سطح نظری بایستی گفت که سه موج مطالعاتی یاد شده قادر به حل آن نبودند. برای مثال اجرای اصل "نابودی قطعی متقابل" بسیار دشوار است زیرا به معنی خودکشی است. تناقض دیگر آن است که کنشگران همواره خواهان حفظ وضع موجود نیستند. به لحاظ روش شناسی هنوز مشخص نیست که بازدارندگی چیست؟ چه هنگام انجام بازدارندگی دشوار می‌شود و چه زمانی به موفقیت منجر می‌شود؟ نظریه بازدارندگی قادر است هم نوایی میان بازدارندگی و اجتناب از خشونت را نشان دهد اما قادر نیست رابطه علی میان آنها برقرار کند. به این معنی که ثابت کند بازدارندگی عامل اصلی اجتناب از خشونت است.

یکی دیگر از مسائل و چالش‌های نظریه بازدارندگی در سه موج یادشده، چالش تجربی است. نظریه بازدارندگی با وجود توجه به مباحث روان شناسی و ادراکی ناتوان از ارائه کردن یک شرح قانع کننده برای چند معمای تجربی مهم است. برای مثال نظریه بازدارندگی قادر نیست شرح دهد که چرا در چند مورد بحران بین قدرت‌های بزرگ فروکش کرد؟ یا چرا بازدارندگی در سال‌های پایانی جنگ سرد نسبت به سال‌های آغازین موفق تر بود. در موج چهارم مطالعات بازدارندگی با تاکید بر نقش انگاره‌ها و عوامل غیر مادی تلاش شده است این انتقادات را اندازه ای حل شوند.

موج چهارم

این موضوع پذیرفته شده است که وقوع جنگ سرد (هم زمان با پیدایش سلاح‌های هسته ای و غلبه چارچوب واقع گرایي) مراحل اولیه مطالعات بازدارندگی را به شکل قابل توجهی توسعه داده است. بنظر می‌رسد که پایان جنگ سرد ظهور تهدیدهای جدید و پیشرفت رویکردهای تفسیری موج چهارم در مطالعه راهبرد بازدارندگی را تقویت کرد. در موج جدید برخلاف موج‌های پیشین گرایش‌های نظری و تجربی تا اندازه ای از یکدیگر مجزا می‌باشد. واقع گرایان همچنان به غنی کردن چارچوب نظری خود درباره بازدارندگی ادامه می‌دهند؛ به این معنی که تلاش می‌کنند آن را برای تهدیدهای جدید همانند دولت‌های ورشکسته و تروریسم به کار گیرند. هم زمان سازه انگاری و دیگر مکاتب تفسیر گرا، عمده تمرکز خود را بر بازدارندگی هسته ای میان ابر قدرت‌ها قرار دادند. در تحقیقات تفسیر گرایانه، مطالعه بازدارندگی و کاربردهای آن "بخش جزیی از یک بحث عمومی بود تا اینکه بحث اصلی باشد"؛ آنها مدعی بودند که سازه انگاری قادر است نقش فعالی در مطالعه بازدارندگی بر عهده گیرد.

که اهداف و منافع آنها به کلی متفاوت است و فرایندهای یادگیری گفتمانی به چند دلیل مهم است:

اول اینکه اتخاذ کردن، یاد گرفتن و موجود بودن مباحث اجتماعی در درون این رویه‌ها ممکن است ثبات بازدارندگی را افزایش دهد بنابراین اگر این کنشگران نمی‌توانند اجتماعی باشند مساله بازداشتن آنها را دشوار می‌کند. دوم اینکه حتی اگر این کنشگران قرار است که ایده‌ها و گفتمان‌های بازدارندگی را اتخاذ کنند ضرورتاً ثبات بین‌المللی را افزایش نمی‌دهند. باقی ماندن توجه به ابعاد گفتمانی، اجازه تحقیق بیشتر در این باره را می‌دهد که چگونگی اعمال بازدارندگی در رابطه با این کنشگران ممکن است نتایج معکوس به بار آورد؟ سرانجام با وجود تردید درباره امکان بازداشتن این کنشگران یکی هنوز بایستی بپذیرد که در بسیاری از موارد، هم تروریست‌ها و هم گروه‌های قومی، به سرزمین و دولت‌ها پیوند می‌خورند. این بدین معناست که بایستی میان انواع متمایزی از کنشگران تفاوت قائل شد؛ افزون بر این، از آن جایی که وجود دولت و داشتن سرزمین شانس انجام موفقیت آمیز بازدارندگی را افزایش می‌دهد این تفاوت‌ها ممکن است کاربردهای مهمی (با توجه به چشم انداز بازداشتن آنها و تمایل به اجتماعی شدن در درون این رویه‌ها) داشته باشد.

یکی از مهم ترین نتایج مطالعه بازدارندگی از منظر سازه انگاری این است که یاد گرفتن بازدارندگی آسان نیست. برخی از محققان همچنان استدلال می‌کنند یادگیری ممکن است به شکل بالقوه، تروریست‌ها را از انجام عملیات بازدارد. اینکه آیا این امر وضعیت بازدارندگی را تقویت خواهند کرد یا نه، به عنوان یک مساله باقی مانده است. مشکلات عمده ای در یاد گیری بازدارندگی توسط تروریست‌ها یا دول ورشکسته یا اجتماعی کردن آنها در این رویه‌ها وجود دارد. یاد گیری بازدارندگی از طریق استفاده از زور و روابط تکرار شونده، ممکن است آثار یادگیری انباشتی را ایجاد نکند لیکن ممکن است تروریست‌ها را به نتیجه گیری مخالف برساند که بازدارندگی درباره آنها شکست خورده است؛ رویکرد تفسیری ممکن است به توضیح این نتایج کمک نماید.

رویکرد تفسیری به شناخت ارزش‌ها، سازه‌ها، هنجارها و شناخت‌های متمایزی که امکان اجرای موفقیت آمیز این راهبرد را تحت تاثیر قرار داده، کمک می‌کند. افزون بر این، شناخت اهمیت فرایند یادگیری به ما این امکان را می‌دهد که به این حوزه از زوایای متفاوت بنگریم. در حالی که یاد گرفتن بازدارندگی در برخی اوقات می‌تواند احتمال خشونت را کاهش دهد در وضعیت‌های دیگر ممکن است احتمال خشونت را افزایش دهد. همچنان که کنشگران ایده‌های بازدارندگی را یاد می‌گیرند ممکن است از این دانش برای

و هنجارها، کتاب "بازدارندگی" فریدمن است و بحث در این خصوص در مجله مطالعات راهبردی آغاز گردید. فریدمن اشاره می‌کند که میان هنجارها و بازدارندگی سه نوع ارتباط امکان پذیر است؛ در ابتدا هنجارها به عنوان ساختارهایی که شانس موفقیت بازدارندگی را افزایش می‌دهد، دیده می‌شوند. در نوع دوم، فریدمن استدلال می‌کند که هنجارهای رفتاری می‌تواند از طریق تهدید بازدارندگی در جایی که این تهدید دیگر مورد نیاز نیست نهادینه شده باشد. در نوع سوم، بازدارندگی خود یک هنجار است. رویکرد مشابهی توسط "تاننوالد" در سال ۲۰۰۷ ارائه گردید. وی مدعی بود که مساله نباید این باشد که هنجارها در مقابل بازدارندگی قرار گیرد، بلکه بایستی این باشد که چگونه هنجارها بخشی از رویه بازدارندگی هستند.

"کلین" با توجه به تلاش برخی محققان برای پیوند زدن مطالعات بازدارندگی با هویت، به نتایج متفاوتی رسید. وی معتقد بود محققان نباید به شکل مستقیم تاثیر این ارتباطات بر روی رفتار کنشگران را بررسی کنند. برخی از محققان در مطالعات خود قائل به ارتباط هویت با بازدارندگی از هویت‌های دولت‌های هسته ای یا در بررسی گفتمان بازدارندگی هستند. عده ای دیگر از محققان تنها منابع محدودی درباره بازدارندگی ارائه کرده اند؛ بنابراین آنچه مورد نیاز است، تمرکز بیشتر بر پدیده اجتناب از خشونت و مفاهیم نظام مندتر در ارتباط با این پدیده می‌باشد. با وجود مشکلات بسیار، مکتب تفسیرگرایی بینش مهمی ارائه کرده است که با توجه به بازدارندگی دولت در مقابل دولت توسعه یافته است. این قضیه می‌تواند در چهار موضوع متمایز دسته بندی شود. این شناخت عبارت است از:

۱. بازدارندگی می‌تواند یاد گرفته شود؛
۲. فرایندهای جامعه پذیری، رویه‌های بازدارندگی را متاثر می‌کند؛
۳. بازدارندگی از طریق سازه‌های اجتماعی متاثر می‌گردد؛
۴. بازدارندگی می‌تواند به عنوان گفتمانی که متشکل از کنش‌های گفتاری است، مطالعه شود.

مسائل تجربی و عملی جدید

روندهای تجربی یا عملی موج چهارم بازدارندگی از طریق تلاش محققان برای بکارگیری نظریه‌های بازدارندگی سنتی و پیرامون تهدیدهای جدید نظیر تروریسم، دولت‌های ورشکسته و تاندازه ای کشمکش‌های قومی اجرا می‌شود

ترکیب کردن روند تهدیدهای جدید با روند تفسیری

اتخاذ رویکرد گفتمانی برای مطالعه بازدارندگی در مقابل کنشگرانی

و همچنین تاکیدى که بر اهمیت بافت اجتماعى و هویت کنشگران دارد، بهره گیرد. این بینش ممکن است تبیینى مکمل با نظریه‌های عقلانى موجود فراهم نماید، بدون اینکه الزاما از آنها روی برگرداند. گاهی اوقات توسعه دادن تحقیقات تجربى درباره روندهای تفسیرى ممکن است برای آزمون بیشتر و توسعه دادن این بینش‌ها سودمند باشد.

تحریک کردن کنشگرانی که این ایده‌ها را یاد گرفته و نهادینه کرده اند استفاده کنند و آنها را به انتقام تهدید نمایند. سیاست عراق در طول جنگ خلیج فارس توضیح خوبی از این نکته است که عراقی‌ها موشک‌های اسکات را به سمت رژیم صهیونیستی پرتاب کردند به این منظور که آنها پاسخ دهند و این دیگر دولت‌های عرب را علیه رژیم صهیونیستی تحریک نماید و در نتیجه ائتلاف امریکا از هم پاشیده و احتمال خشونت اعراب علیه ایالات متحده را افزایش دهد؛ بنابراین اقدام صدام بمنظور برانگیختن پاسخ رژیم صهیونیستی بود و نه اینکه از پاسخ آنها جلوگیری کند.

دیگر کاربرد عمده رویکرد تفسیرى به تأثیرات تکوینى راهبرد بازدارندگی مربوط می شود. همچنان که بیش از این گفته شد، دستیابی کنشگران به راهبردهای خاصى مانند بازدارندگی ممکن است رفتارشان را تحت تأثیر قرار دهد.

کاربرد تأثیرات تکوینى بازدارندگی بویژه با توجه به دولت‌های ورشکسته و تروریست‌ها به ما این امکان را می دهد تا دشواری‌هایی که در بازداشتن این کنشگران و نیز عدم تمایلشان به بازداشتن شدن وجود دارد را به خوبی درک نماییم. این کنشگران در پی به چالش کشیدن وضع موجود هستند و تمایل دارند تا از بازدارندگی در وضعیت‌های بسیار ویژه استفاده کنند. افزون بر این داشتن هویت کنشگر مورد بازدارندگی قرار گرفته، وضعیت تسلیم بودن را به ذهن می رساند و از این رو ممکن است دستور کار تروریست‌ها یا دولت‌های ورشکسته را مورد چالش قرار دهد.

تاکید بر اهمیت سازه‌های اجتماعى و هویت کنشگران کاربرد مطالعه رویه‌های بازدارندگی را افزایش داده است. اگر چه محققان تأثیر سازه‌های اجتماعى بر پویایی‌های کشمکش‌های قومى را مطالعه کرده‌اند اما این مطالعات با مطالعه بازدارندگی در کشمکش‌های قومى یکی نگردیده است. بنابراین بنظر می رسد که اذعان به وجود تهدیدهای احتمالى برای هویت‌های کنشگران شیوه رایجى باشد برای فهمیدن برخی از نیروهایی که این کشمکش‌ها را بزرگ می کنند و بنابراین رویه‌های بازدارندگی را تحت تأثیر قرار می دهند. هویت‌ها زمینه‌هایی را ایجاد می کنند که برای کنشگران ابزارهایی برای فهمیدن، ساختن و تفسیر کردن واقعیت و نیز احساس امنیت یا عدم امنیت را فراهم می کند. این زمینه‌ها نه تنها حول دانش کنشگران از توانمندی‌های رقبا می چرخد بلکه با دانش عمومى تری که کنشگران از یکدیگر دارند مرتبط است؛ بنابراین زمینه و راهی که هویت‌ها از طریق آن شکل می گیرند، نقش مهمی در تفسیر کردن و قضاوت کردن درباره اعتبار تهدیدها بازی می کند.

در پایان بایستی گفت که مطالعه سنتى بازدارندگی می‌تواند از بینش‌های تفسیرى درباره یادگیری، سازه‌های اجتماعى و نیز گفتمان



مؤسسه مطالعات راهبردی و دیپلماسی دفاعی
Institute of strategic studies
and defence diplomacy (ISSDD)

آدرس: تهران / سید خندان / خیابان شهید کابلی (دبستان)
ساختمان ولی امر (عج) / طبقه دهم / انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی و دیپلماسی دفاعی
info@issdd.ir - ۰۲۱-۸۸۴۶۹۳۲۶